

فقر، نابرابری، طبقه متوسط در ایران

اکرم حمیدیان^۱، عزیز جزبای^۲ و حسن‌رضا یوسفوند^۳

تاریخ پذیرش: ۹۳/۱۲/۱۸

تاریخ دریافت: ۹۳/۱/۲۰

چکیده:

فقر و نابرابری خصوصاً نابرابری اقتصادی همواره از سوی صاحب‌نظران مسائل اجتماعی و اقتصادی بعنوان یکی از معضله‌های کلیدی کشور ایران مطرح گردیده است. از آنجایی که مطالعات پیشین محققان داخلی از انسجام برخوردار نبودن و برای دوره‌های زمانی یکسان قضاوت‌های متفاوتی مشاهده می‌شد. سعی شد در این مطالعه پس از مروری بر ادبیات فقر، نابرابری و عدالت به کمک آمارهای داخلی و بین‌المللی معتبر روند تغییرات فقر و نابرابری در سال‌های پس از انقلاب بررسی شود. نتایج نشان داد در طی این دوره روند فقر و نابرابری هردو سیر نزولی داشته ولی بیکاری افزایش یافته، سرانه‌ی کلی GDP و همچنین GDP نسبت به تعداد شاغلان افزایش نداشته یعنی اوضاع اقتصادی بهبود نیافته بلکه افزایش درآمد به واسطه‌ی اعانه‌های دولتی بوده و درآمد واقعی افراد افزایش نیافته است. بر اساس این مشاهدات می‌توان گفت جامعه‌ی ایران به سمت طبقه‌ی متوسط رو به پایین پیش می‌رود که در آن توزیع درآمد برابرتر و متوسط درآمدها به واسطه‌ی پرداخت‌های نقدی دولت افزایش نسبی یافته است.

مفاهیم کلیدی: فقر، نابرابری، طبقه‌ی متوسط

^۱ عضو هیئت علمی و دانشجوی دکتری دانشگاه پیام نور (نویسنده‌ی مسئول)

hameedean@yahoo.com

^۲ عضو هیئت علمی گروه علوم اجتماعی دانشگاه شهید چمران اهواز ahazbavi@gmail.com

^۳ عضو هیئت علمی دانشگاه پیام نور josefvand54@gmail.com

مقدمه و بیان مسأله

فقر و نابرابری دو همزاد آغازین انسان‌ها بوده‌اند. از زمانی که جامعه شکل گرفت و عده‌ای بنا به قرارداد یا وضع طبیعی برای برقراری نظم کنترل قدرت و منابع را در دست گرفتند، منابع مالی و منزلتی به یکسان تقسیم نشد و همواره در منصفانه‌ترین حالت‌ها هم عده‌ای کمتر از سایرین از منزلت و قدرت برابر اقتصادی برخوردار بوده‌اند. اگر که برقرار کنندگان نظم کمی از انصاف دور شوند، فقر و فلاکت و بی‌عدالتی موج خواهد زد. در شرایط گذارهای اقتصادی - صنعتی و تغییرات وسیع اجتماعی سیاسی به علت از هم گسیختن نظم اجتماعی - سیاسی و یا اقتصادی تغییرات اوضاع مالی افراد جامعه قابل مشاهده‌تر خواهد بود. عموماً در این شرایط تابه‌نچار شدن اوضاع، فقر و نابرابری شدیدی جامعه فرا می‌گیرد. کشورهای توسعه‌یافته‌ی کنونی، مرحله‌ی فقر را در دهه‌های اول پس از صنعتی‌شدن گذرانده‌اند. کشورهای در حال توسعه‌ای چون ایران که روند توسعه‌یافتگی‌شان طول کشیده بیشتر درگیر معضل فقر و نابرابری‌های ناشی از صنعتی‌شدن و نوسازی هستند. کشور ایران که از دهه‌ی ۱۳۴۰ به طور جدی نوسازی و اصلاحات را آغاز نموده به علت درگیر شدن در جریان انقلاب و جنگ هشت ساله نتوانسته آنچنان که باید گام‌های سریعی در راه توسعه بردارد و هنوز به توسعه‌یافتگی کامل نرسیده است و در دایره‌ی تنگ مسایل و مشکلات ناشی از تضاد سنت و مدرنیته و سرمایه‌داری و سوسیالیسم گرفتار آمده است. در دهه‌های پس از انقلاب هر دولتی که روی کار آمده سیاست‌های خاصی را برای مقابله با فقر و نابرابری‌ای که قبل از انقلاب گریبانگیر آحاد مردم بود، در پیش گرفته که گاهاً موفق یا ناموفق بوده‌اند. هر یک از مسئولین و سیاستمداران با نقد عملکرد سایر گروه‌ها، عملکرد خود را مثبت ارزیابی نموده‌اند؛ ولی برای توسعه‌یافتگی عملکرد مثبت کوتاه‌مدت نمی‌تواند مفید واقع شود و با عملکرد منفی گروه بعدی خنثی می‌شود. برای مطالعه‌ی روند فقر و نابرابری در ایران پس از انقلاب بهتر است با نگاهی جامع و فراتر از یک ایده‌ی سیاسی و یا دولت خاص، تغییرات فقر و نابرابری کشور را مشاهده کرد. در این مطالعه سعی می‌شود بدون جانبداری از سیاست‌های دولتی خاص روند تغییرات فقر و نابرابری در ایران در دهه‌های پس از انقلاب مورد مذاقه قرار گیرد.

واکاوای نظری مفاهیم فقر و نابرابری

در یک روایت سطحی مفهوم فقر به طور کلی در برگیرنده‌ی طیف وسیعی از وضعیت‌هایی است که از فقدان مطلق ملزومات زندگی عادی تا نبود یا کمبود وسایل مادی رفاه گسترش می‌یابد. با این حال در ریشه‌یابی علت فقر، همچون هر مسئله‌ای دیگر فقر

ممکن است بعنوان مسئله‌ای خصوصی و فردی و یا مسئله‌ای اجتماعی و عمومی در نظر آید. از این رو دو نوع فقر را می‌توان از یکدیگر تمیز داد: ۱- فقر موردی که در برخی جوامع گریبان‌گیر عده‌ی قلیلی می‌شود و علت امر ناتوانی‌ها و تنبلی‌های شخصی افراد است نه ساختارهای اجتماعی، سیاسی، اقتصادی و یا فرهنگی؛ ۲- فقری که اکثریت افراد جامعه به جزء عده‌ی معدودی دچار آن هستند و ناشی از عوامل ساختاری کلان چون سیاست‌گذاری‌های دولتی، فرهنگ منطقه‌ای و ... است.

تعریف و تفسیر فقر طی زمان تغییر کرده و از فقر درآمدی صرف به فقر قابلیت‌ی و چند بعدی تحول یافته است. با نگاه فراگیری می‌توان گفت چهار نوع تعریف کلی از فقر وجود دارد: فقر درآمدی، فقر انسانی، فقر قابلیت‌ی و فقر چند بعدی.

۱- فقر درآمدی^۱ یا مبتنی بر نیازهای اساسی: در دیدگاه سنتی مبتنی بر فقر درآمدی، فقر بر اساس برآورده شدن نیازهای اساسی چون غذا، پوشاک، مسکن و بهداشت و آموزش مشخص می‌گردد و فقر عبارت است از محرومیت مادی که با معیار درآمد یا مصرف سنجیده می‌شود. بر این اساس فقر را به فقر مطلق و فقر نسبی تقسیم می‌کنند. خط فقر بنا به میزان حداقل درآمد و یا حداقل برابری قدرت^۲ (PPP) خرید اعلام شده از سوی بانک جهانی و یا بر حسب اعلام وزارت رفاه یا بانک مرکزی هر کشور مشخص می‌شود. در جدیدترین تعریف در سال ۲۰۱۳ بانک جهانی دو خط فقر مشخص کرده؛ یکی بر اساس قدرت خرید روزانه زیر ۲ دلار و دیگری بر اساس قدرت خرید روزانه زیر ۱/۲۵ دلار. فقر نسبی نیز در مقایسه با قشر متوسط و دهک‌های دارای درآمد متوسط سنجیده می‌شوند و شدیداً تحت تأثیر فرهنگ هر جامعه است.

۲- فقر انسانی^۳: بانک جهانی در گزارش سال ۲۰۰۱-۲۰۰۰، مفهوم فقر را به گونه‌ای بسط داده که محرومیت مادی، محرومیت از آموزش و بهداشت، آسیب‌پذیری و در معرض خطر بودن، بی‌پناهی و بی‌نوایی را نیز در بر می‌گیرد (هادی‌زنوز، ۱۳۸۴). شاخص فقر انسانی متشکل از سه شاخص طول عمر، دانش و آگاهی و سطح زندگی قابل قبول است و محرومیت افراد از تحصیل، امکانات و تسهیلات اقتصادی و بهداشتی و همچنین طول عمر پایین نشان‌دهنده‌ی فقر انسانی است. اندیشه‌ی بازگرداندن عنصر انسانی به توسعه و سرمایه‌گذاری روی بشر توجیه فقر انسانی و ملازم آن توسعه‌ی انسانی است. «توسعه‌ی انسانی روندی است که طی آن امکانات افراد بشر افزایش می‌یابد ... عبارت است از برخورداری از زندگی طولانی همراه با تندرستی، دستیابی به دانش و توانایی نیل به منابعی که برای پدید آوردن سطح مناسب زندگی لازم‌اند (گزارش توسعه‌ی انسانی سازمان ملل).

^۱ income poverty

^۲ purchasing powerparity

^۳ human poverty

شاخص توسعه‌ی انسانی مرکب از سه متغیر سطح سواد، امید به زندگی در بدو تولد و درآمد سرانه است.

۳- فقر قابلیت^۱: فقر قابلیت فراتر از درآمد و آموزش به اختیار و قدرت عمل و تصمیم‌گیری می‌پردازد. فرد دارای درآمدی که نتواند در فعالیت‌های آزاد سیاسی یا اجتماعی شرکت کند یا فرد باسواد و حتی آموزش دیده‌ای که از دسترسی به امکانات و منابع اقتصادی (به دلیل وجود رانته‌ها) محروم است ممکن است نتواند قابلیت‌های خود را به کارکرد تبدیل کند و به منصفی ظهور برساند به همین دلیل فقیر محسوب می‌شود. آنچه بیش از هر چیز در بحث فقر قابلیت مد نظر است فقری است که ناشی از فقدان قابلیت‌هاست و مانع خروج از وضعیت فقر می‌شود. آمارها نشان می‌دهد در بیشتر موارد افراد فقیر قابلیت فقرای درآمدی و انسانی نیز هستند از این رو تعداد فقرای قابلیت بیشتر از فقرای درآمدی است. سال ۱۹۹۶ در حالی که ۲۱ درصد جمعیت کشورهای توسعه‌یافته زیر خط فقر بودند ۳۷ درصد آنها فقر قابلیت داشتند و در کشورهای کمتر توسعه‌یافته ۲۹ درصد فقیر درآمدی و ۶۲ درصد فقیر قابلیت بودند (گزارش توسعه‌ی انسانی، ۱۹۹۶). فقر قابلیت همان طرد اجتماعی است. در نگاه آمارتیا سن^۲ طرد اجتماعی مربوط به شکست در کسب سطوحی از قابلیت در اشکال مختلف کارکردی است (سن، ۲۰۰۰). طرد اجتماعی در واقع نوعی طرد و رانده شدن را می‌رساند و معمولاً در برابر مشارکت قرار می‌گیرد و زمانی اتفاق می‌افتد که افراد جامعه قادر به مشارکت در اجتماع نباشند و افراد گروه‌ها به طور غیر ارادی از فرصت مشارکت در امور اجتماعی محروم می‌شوند (هان دی، ۲۰۰۱). طرد تنها در سطح افراد نیست بلکه جوامع و طبقات اجتماعی هم ممکن است مطرود باشند چنانکه رالز در کتاب قانون ملل در سطحی فرا فردی و ملی یکی از اهداف راهبردهای کمک‌رسانی به اجتماعات تحت شرایط نامطلوب را این می‌داند که این‌گونه اجتماعات قادر شوند امور خود را به نحو معقول و عادلانه سامان دهند و نهایتاً عضوی از اجتماع ملل به سامان گردند و آزادی، برابری، حق تعیین سرنوشت و افزایش همبستگی ملل رخ دهد (رالز، ۱۳۸۹: ۱۶۲-۱۵۱).

۴- فقر چند بعدی: سال ۲۰۱۰ برای اولین بار در گزارش توسعه‌ی انسانی به جای شاخص فقر انسانی (HPI) از شاخص فقر چند بعدی (MPI)^۳ استفاده شد. محققین سازمان ملل معتقدند این شاخص از شاخص‌های قبلی کامل‌تر است. شاخص فقر چند بعدی شامل سه بعد: سلامت (مرگ و میر کودکان و تغذیه)، آموزش (سال‌های تحصیل و تعداد کودکان ثبت نام کرده در مدارس) و استانداردهای زندگی (دارایی‌ها، منزل، آب، برق،

^۱ capability poverty

^۲ Sen

^۳ Multidimensional Poverty Index

امکانات بهداشتی و سوخت آشپزی) است و بعد درآمد را کنار گذاشته است. بر اساس گزارش توسعه‌ی انسانی سال ۲۰۱۲، از مجموع ۱/۷ میلیارد جمعیت ۱۰۹ کشور مورد مطالعه یک سوم آنها فقر چند بعدی داشتند و ۱/۳ میلیارد آنها درآمد زیر ۱/۲۵ دلار در روز داشتند (گزارش توسعه‌ی انسانی، ۲۰۱۲).

رابطه فقر درآمدی، محرومیت و طرد اجتماعی

محرومیت از عدالت، حقوق شهروندی، انسانی و حتی توسعه‌ی اقتصادی کلان، کالا و خدمات، بازار کار، اموال و دارایی‌ها و امنیت فیزیکی و معاش را از جمله مؤلفه‌های طرد اجتماعی‌اند (ضیاء‌دین، ۲۰۰۹). مهم‌تر از کالا و ارائه‌ی خدمات، نقش مداخله‌گری و انتخاب‌گری افراد در پروسه‌ی شکل‌گیری طرد اجتماعی اثرگذار است و بی‌قدرتی و بی‌اختیاری بخشی از محرومیت است (گران، ۲۰۰۳). اختیار و آزادی شرط کافی و لازم مسئولیت‌پذیری و مسئولیت‌پذیری لازمه‌ی تبدیل قابلیت‌های فردی به کالا و خدمات و رهایی از محرومیت اجتماعی است (سن، ۲۰۰۰). طرد اجتماعی پیوند نزدیکی با مفهوم شهروندی، روابط و قابلیت‌های فردی دارد و فراتر از محرومیت و همگون طبقه و محرومیت از روابط اجتماعی است. نوع مهمی از محرومیت که در نفس خود منجر به دیگر شکل‌های محرومیت می‌گردد (متینسون و دیگران، ۲۰۰۸). محرومیت مفهومی ایستا و طرد مفهومی پویاست. اگر موقعیت محرومیت فرد در طول زمان ثابت باشد و یا بدتر شود به لحاظ اجتماعی مطرود خواهد شد پس طرد بعنوان محرومیت افراد در طول زمان تعریف می‌شود (بوسرت، ۲۰۰۴). بارنز^۱ می‌گوید: طرد اجتماعی اشاره به فرایندهایی دینامیک و چند بعدی خروج کامل و یا جزئی از سیستم‌های فرهنگی، اجتماعی و اقتصادی‌ای دارد که تعیین‌گر وفاق اجتماعی فرد با جامعه‌اند (متینسون و دیگران، ۲۰۰۸). بر این اساس بارنز طرد را نسبت به فقر و محرومیت فرایندی پویا، رابطه‌ای و جماعتی می‌بیند.

^۱ Barnes

جدول ۱: مقایسه‌ی فقر، محرومیت و طرد اجتماعی

فقر	محرومیت	طرد اجتماعی
تک‌بعدی	چند بعدی	چند بعدی
نیازهای جسمی	نیازهای جسمی نیازهای مادی	نیازهای جسمی نیازهای مادی مشارکت اجتماعی
توزیعی	توزیعی	توزیعی رابطه‌ای
ایستا	ایستا	پویا
فردی خانوادگی	فردی خانوادگی	فردی خانوادگی جماعتی

(منبع: بارنز، ۲۰۰۵)

طرد با نابرابری و فقر تفاوت دارد و چون فقر خط مشخصی برای تفسیم جامعه به فقیر و غنی ندارد بلکه توزیع چند بعدی کیفیت (مصرف و قابلیت) است و برای افراد متغیر است.

رویکردهای جامعه‌شناسی فقر

در جامعه‌شناسی چهار رویکرد عمده در باب فقر می‌توان نام برد:

- ۱- داروینیسیم اجتماعی فقر: بنا بر این رویکرد فقرا به دلیل برخورداری از خصایص و رفتارهایی خاص چون فرار از کار سخت، ولخرجی، خانواده‌ی نابسامان، تقدیرگرایی، عدم آینده‌نگری و یا خصایص ژنتیکی و ضریب هوشی و ... فقیر هستند.
- ۲- فرهنگ فقر: در این رویکرد فرهنگ فقر سندرم ویژه‌ای است که در برخی شرایط رشد می‌کند و فقرا تجسم مجموعه‌ی مشترک ارزش‌ها، هنجارها و الگوهای رفتاری هستند که از فرهنگ غالب و عمومی متفاوت است.
- ۳- نظریه‌ی موقعیتی فقر: این رویکرد تفاوت رفتارهای فقرا را به کمک نداشتن منابع و فرصت‌های انطباق با شیوه‌های طبقه‌ی متوسط توضیح می‌دهد.
- ۴- نظریه‌ی ساختاری فقر: علت اصلی فقر را در ساختار اقتصادی - اجتماعی جامعه جستجو کرده و معتقد است ساختار کلان جامعه نابرابری و در نتیجه فقر را تولید می‌کند (شیانی، ۱۳۸۴).

همچون تغییر مسیر تعریف فقر، رویکردهای جامعه‌شناختی به فقر نیز به مرور تغییر یافته و از داروینیسیم اجتماعی که تأکیدش بر فرد است به نظریه‌ی ساختاری رسیده که

تأکیدش بر ساختار است. داروینیسیم اجتماعی و فرهنگ فقر بیشتر بر عاملیت افراد در ایجاد و تداوم فقر تأکید دارند. آنچه نظریه‌های داروینیسیم اجتماعی و فرهنگ فقر نادیده می‌گیرند همان اهمیت ساختار در تعیین پایگاه اقتصادی و دسته‌بندی در ساخت اجتماعی است. نظریه‌های ساختاری به برخوردهای نفعی میان طبقه‌های اجتماعی برای دسترسی به منابع کمیاب در جامعه توجه کرده و سبب وجود و پراکنش فقر در جامعه را برآیند نبودن امکان دسترسی به بعضی از منابع می‌داند. در این راستا عده‌ای با انتقاد از سرمایه‌داری فقر را محصول نحوه تمرکز مالکیت ابزارها و منابع تولید، انگیزه‌های تولید و چگونگی توزیع سود و کالاهای مصرفی می‌دانند و عده‌ای هم بیکاری، تورم و توزیع نابرابر درآمدها را عامل اصلی فقر می‌دانند. پایین بودن بهره‌وری در فعالیت‌های مولد موجب فرار سرمایه و گریز منابع می‌شود و از تقاضا برای نیروی کار می‌کاهد؛ همچنین نابهره‌وری و کندی رشد اقتصادی در کنار عوامل اجتماعی که گروه‌های فقیر را منزوی کرده، از دلایل اصلی گسترش فقر نسبی بوده است. در ایران تورم نیز عامل سودبری لایه‌های بالایی اقتصاد و عامل فقر و محرومیت و تبعیض است. پدیده‌ی بیکاری تحصیل‌کردگان بر عواقب سوء آدامه‌ی وضع فعلی افزوده است.

با این حال باید توجه داشت فقر نه فقط به وجود عوامل متعدد و ساز و کارهای اساسی توزیع و تولید بستگی دارد بلکه رابطه‌ی بین این عوامل است که فقرزاست مثلاً نظام اجتماعی، سیاست‌های دولت در زمینه‌ی اقتصادی، نحوه‌ی مالکیت خصوصی، نظام آموزش، نحوه‌ی نگرش اجتماعی به زنان به دلیل رابطه‌ی خاص با یکدیگر عامل فقرند و اکثر مواقع یک عامل به خودی خود مثبت یا منفی نیست بلکه در کنار و در تعامل با دیگر عوامل، عملکرد مثبت یا منفی‌اش نمایان می‌شود؛ همچنین تأکید بر عوامل و ساختار نباید باعث غفلت از عاملیت افراد شود و فقر موردی در سایه‌ی فقر ساختاری و عمومی کم‌رنگ شود.

پذیرش فقر از سوی فقرا به ثبات جامعه و نابرابری طبقاتی کمک می‌کند. به گفته‌ی زیمل اگر فقرا خودشان را این‌گونه بپندارند و دیگران نیز آنان را این‌گونه بپندارند که حق دارند از طریق کسانی که در رفاه بیشتری نسبت به آنان به سر می‌برند امرار معاش کنند، آنگاه آنان و جامعه در وضعیت بهتری خواهند بود تا وضعیتی که در آن فقرا بر این باور باشند که فقر بی‌عدالتی کیهانی است و افراد مرفه را مورد حمله قرار دهند (کرایب، ۱۳۸۲: ۲۹۰). در کشورهای سرمایه‌دار ساز و کارهای رقابت اقتصادی و بحران‌های اضافه تولید - مصرف کم، نابرابری‌های اجتماعی نظام‌مندی را ایجاد می‌کند که بعضی از مردم را در ته خط و بعضی را در بالا قرار می‌دهد و دولت رفاه با تعیین نقطه‌ای در این سلسله مراتب نابرابری واژه‌ی فقیر را ایجاد می‌کند به عبارتی فقرا تعریف می‌شوند و پدید نمی‌آیند.

گیدنز به فقر به عنوان مظهر نابرابری‌های اجتماعی توجهی خاصی دارد و معتقد است اکثر برنامه‌هایی که در انگلستان و آمریکا بری مبارزه با فقر در پیش گرفته شده، نتایج چندان موفقیت‌آمیزی نداشته‌اند. او افرادی که مشاغل پاره‌وقت یا متزلزل دارند، بیکاران، افراد مسن، بیماران و معلولان و خانواده‌های پر جمعیت و یا خانواده‌ی تک سرپرست خصوصاً زن سرپرست را جزء فقرا می‌داند. به نظر او فقدان آگاهی عمومی از میزان فقر شاید به نمایانانی اندک فقرا مربوط باشد. یعنی افراد بخش‌های ممتاز جامعه به ندرت مناطق فقیرنشین را می‌بیند و مسئله‌ی فقر هر از چند گاهی کشف و دوباره ناپدید می‌شود (گیدنز، ۱۳۷۳: ۲۵۴-۲۵۳).

کوزر با انتقاد از سیاست‌های دولت رفاه معتقد است ملاک مطلق برای فقر وجود ندارد، تعاریف همواره نسبی‌اند و اگر چه دولت به ارزیابی تعهدات نسبت به فقرا می‌پردازد، در عین حال آنها را خوار می‌شمارد، نقش ننگینی برای آنان تعیین می‌کند، نظارت مدام تحت نظر گرفتن، قطع مرتب کمک هزینه در طول زمان و غیره. نه تنها تأمین اعانه تحقیر کننده است بلکه این کار فقرا را وابسته می‌کند (کرایپ، ۱۳۸۲: ۲۹۱).

مفهوم نابرابری

نابرابری اجتماعی به طور کلی به تفاوت‌های میان افراد یا جایگاه‌هایی که به صورت اجتماعی تعریف شده و آنها را اشغال کرده‌اند، اشاره دارد. تفاوت جایگاه یا موقعیت اجتماعی بر نحوه‌ی زندگی افراد به ویژه بر حقوق، فرصت‌ها، پاداش‌ها و امتیازاتی که از آن برخوردارند، تأثیر دارد (گرب، ۱۳۷۳: ۱۰)؛ و شکل‌دهنده‌ی قشربندی اجتماعی است. قشربندی اجتماعی در واقع شکل ساخت‌یافته‌ی نابرابری اجتماعی محسوب می‌گردد (ازکیا، ۱۳۸۱). در جامعه‌ای که شکاف‌ها و فاصله‌ها کمتر و کم‌عمق‌تر است نابرابری‌های اجتماعی کم‌رنگ‌تر و کم‌تأثیرترند.

با آنکه عموماً از مفهوم نابرابری، نابرابری اقتصادی به ذهن متبادر می‌شود اما نابرابری ابعاد سیاسی، حقوقی، فرهنگی و اجتماعی را نیز در بر می‌گیرد؛ که در این میان نابرابری اقتصادی و سیاسی درهم تنیده‌ترند. از نگاه مارکسی و انتقادی نابرابری اجتماعی متأثر از دو بعد اقتصادی و سیاسی است. از نگاه وبری برابری اجتماعی شرط لازم برابری اقتصادی است و در مرحله‌ی بعد برابری اقتصادی و سیاسی می‌تواند موجب برابری اجتماعی باشد. در نابرابری اقتصادی، امکانات کاری و درآمد اهمیت دارند و در نابرابری اجتماعی، موقعیت‌های اجتماعی، دسترسی یک‌جانبه موقعیت‌های اجتماعی از جمله آموزش و پرورش، بهداشت، مسکن و دیگر خدمات اجتماعی و در دسترس بودن موقعیت کاری و

شغلی برای همه در جامعه که در چارچوب آن بتوانند درآمدی داشته و به نابسامانی مالی خود سر و سامانی بدهند اهمیت دارند (کمالی، ۱۳۸۵: ۲۹۲-۲۹۱).

دلایل ایجاد نابرابری

منشأ نابرابری‌های اجتماعی را می‌توان به دو صورت بررسی نمود و بر این اساس راه کار ارائه کرد:

- ۱- رابطه‌ای: که نابرابری اجتماعی را ناشی از ساز و کار تولید و توزیع یا نظام اقتصادی - اجتماعی می‌داند و خواهان عدالت رابطه‌ای است.
- ۲- توزیعی: که نابرابری اجتماعی را ناشی از ساز و کار توزیعی درآمدها می‌داند و خواهان عدالت توزیعی است.

لیبرالیسم و مارکسیسم هر دو اولویت را به عدالت رابطه‌ای می‌دهند و معتقدند با اصلاح و یا وجود عدالت رابطه‌ای عدالت توزیعی اصلاح یا برقرار می‌گردد. لیبرالیسم معتقد است عدالت رابطه‌ای مسأله‌ی عدالت توزیعی را خود به خود حل خواهد کرد. به این صورت که با تخصیص بهینه‌ی منابع، بهترین شکل ممکن توزیع درآمد نیز به دست خواهد آمد و عدالت توزیعی تابع نظام اقتصادی - اجتماعی است و دولت بایستی از دخالت در این راه بپرهیزد. ولی مارکسیسم عدالت توزیعی را ناممکن دانسته و راه دستیابی به عدالت را در دگرگونی نظام اقتصادی - اجتماعی سرمایه‌داری می‌داند. در مقابل عده‌ای چون والزر اولویت را به عدالت توزیعی می‌دهند و عدالت رابطه‌ای را ناشی از عدالت توزیعی می‌بینند. از نظر والزر عدالت توزیعی مقدم است زیرا در واقع تلاش برای کنترل ابزار تولید یک تلاش توزیعی است.

مهم‌ترین عوامل ایجاد نابرابری را می‌توان به قرار زیر دانست:

- ۱- شرایط تولیدی و اقتصادی: نوع کالاها و خدمات، میزان تولید آنها، نحوه‌ی بهره‌کشی، نحوه‌ی تصاحب مازاد و درآمد، سهم در قدرت و بالاخره، فرهنگ رایج از یک نظام اقتصادی اجتماعی تا نظامی دیگر تفاوت می‌کند؛ در نظام پیش سرمایه‌داری مازاد اقتصادی و مقدار تولید کالاها و خدمات چنان نیست که بتواند فقر را ریشه‌کنی کند، جدا از آنکه نظام تصمیم‌گیری درباره‌ی توزیع چنین اجازه‌ای را نمی‌دهد.
- ۲- طبقه‌بندی مشاغل: طبقه‌بندی مشاغل از لحاظ اهمیت و درآمد و آموزش‌های لازم برای دستیابی به آنها متفاوت است؛ همچنین در بطن یک نظام اقتصادی - اجتماعی نیز تغییرات در سازمان تولید توانسته است معنای برابری‌ها و نابرابری‌های اجتماعی و در نتیجه راه دستیابی به عدالت اجتماعی را تغییر دهد (اطهاری، ۱۳۸۰: ۳۹۲).

۳- ساختارهای فضایی و مکانی: ساختارهای فضایی یا مکانی نیز می‌توانند باعث مسدودیت‌های بخت‌های اجتماعی شوند مثلاً ساکنان و مسئولان شهرهای بزرگ علی‌رغم آنکه خود قبلاً به این شهرها مهاجرت کرده‌اند، برای آسایش بیشتر خود به اعمال قواعدی برای جلوگیری از مهاجرت مبادرت می‌ورزند (اطهاری، ۱۳۸۰: ۳۹۴).

۴- کوشش‌های قدرتمندان، نهادهای اجتماعی، فرهنگ، اجتماعی‌شدن و ابزارهای زور (شارون، ۱۳۷۹: ۱۱۹)، هم به ثبات نابرابری کمک می‌کنند. تقسیم کار و ستیزه‌های اجتماعی باعث نابرابری در امتیازات و نابرابری قدرت می‌شود. نابرابری قدرت و امتیاز به گونه‌ای تعاملی همدیگر را تقویت می‌کنند همچنین مالکیت خصوصی از عوامل موجد و مقدم نابرابری امتیاز است (همان: ۱۱۰-۱۰۴).

سازه‌های مؤثر در نابرابری اقتصادی و اجتماعی

در نابرابری اقتصادی، امکانات کاری و درآمد اهمیت دارند و در نابرابری اجتماعی، موقعیت‌های اجتماعی و دو سازه‌ی دیگر مهم هستند: یکی دسترسی یکسان موقعیت‌های اجتماعی از جمله آموزش و پرورش، بهداشت، مسکن و دیگر خدمات اجتماعی و دیگری در دسترس بودن موقعیت کاری و شغلی برای همه در جامعه که در چارچوب آن بتوانند درآمدی داشته و به نابسامانی مالی خود سر و سامانی بدهند. وجود چنین موقعیتی در جامعه به وجود سازه‌های نخستین (آموزش و بهداشت و ...) بر می‌گردد که به سبب آن مهارتی کسب گردد تا به موقعیت استخدامی یک شخص افزوده گردد (کمالی، ۱۳۸۵: ۲۹۲-۲۹۱). به عبارتی از نگاه وبری برابری اجتماعی شرط لازم برابری اقتصادی است و در مرحله‌ی بعد برابری اقتصادی می‌تواند موجب برابری اجتماعی باشد.

سینچکام با توجه به عوامل فرهنگی، اجتماعی و اقتصادی عواملی چون نحوه‌ی توزیع قابلیت‌های ارزشمند فرهنگی، توزیع اجاره‌داری‌های رسمی و به خصوص حق مالکیت، نظام مالیات‌بندی، تأمین اجتماعی، منافع اقتصادی و روابط متقابل، امتیازها و طبقات، الگوهای همبستگی و سازمان تکنولوژی جامعه را علل اساسی نابرابری‌های اجتماع می‌داند (سینچکام، ۱۳۸۱: ۱۲۶-۱۱۰). با توجه به مباحث مطرح شده نمی‌توان رابطه‌ی یک‌سویه‌ای بین نابرابری‌ها و فرصت‌های اجتماعی - اقتصادی برقرار کرد و یکی را عامل دیگری دانست. دیدگاه‌های مختلف با توجه به تأکید خاص نظری‌شان ممکن است عامل اقتصادی یا اجتماعی را دارای اولویت بدانند چنانکه مارکس اقتصاد را زیربنا می‌دانست و وبر اقتصاد، سیاست و اجتماع را در کنار هم می‌دید. آنچه امروزه در واقعیت امر دیده می‌شود تعامل عوامل چندگانه با یکدیگر است. بر این اساس طبقه‌های اجتماعی عمده‌ی شهری و روستایی را می‌توان به شرح زیر تقسیم کرد:

طبقه‌ی بالا شامل: زمین‌داران بزرگ (روستایی) و سرمایه‌داری بزرگ (شهری).
 طبقه‌ی متوسط شامل: زمین‌داران خرده (روستایی) و سرمایه‌داری خرده، قشر
 تحصیل کرده (شهری).

طبقه‌ی پایین شامل: دهقانان و کارگران روستایی و کارگر شهری و کارمند دون پایه.
 این تقسیم‌بندی کلی است و در جوامع و کشورهای مختلف بنا به شرایط نابرابر
 اجتماعی ممکن است تعداد طبقات کاهش و یا افزایش یابد چنانکه افزایش طبقات نشان از
 کاهش نابرابری و کاهش طبقات نشان از افزایش نابرابری است. وقتی میزان نابرابری در
 حد کم و متوسط است و نابرابری شدید مشاهده نمی‌شود در نتیجه فقر عمومی گسترش
 می‌یابد. در ایران در چند سال اخیر به نظر می‌آید جامعه عمدتاً میل به جامعه‌ی متشکل
 از طبقه‌ی متوسط دارد.

نابرابری و طبقه اجتماعی

دورکیم به دوگونه نابرابری در جامعه اشاره می‌کند: نابرابری ظاهری یا صوری^۱ و
 نابرابری باطنی^۲ یا ذاتی. نابرابری ظاهری از سوی جامعه و بر پایه‌ی شاخص‌های اجتماعی
 همچون نژاد، جنس، رنگ، پوست و آن ویژگی‌هایی که از تولد تا مرگ با شخص می‌ماند،
 ایجاد می‌شود. در مقابل در جامعه‌های پیشرفته‌ی صنعتی امروزی نابرابری بر اساس
 ویژگی‌های باطنی یا ذاتی اشخاص از جمله استعداد، آنان شکل می‌گیرد و ظهور می‌یابد
 (کمالی، ۱۳۸۵: ۵۲). به عبارتی نابرابری ظاهری در جوامع سنتی و چارچوب انسجام
 مکانیکی و نابرابری باطنی در چارچوب انسجام ارگانیکی مشاهده می‌شود.

به گفته‌ی مارکس: «تاریخ تمام جوامعی که تاکنون وجود داشته‌اند، تاریخ مبارزه‌های
 طبقاتی است» با این حال وجه تشابه این نمونه‌های تاریخی در مورد نظام‌های اجتماعی و
 اقتصادی در این است که در هر کدام، تمایزی بین طبقه‌ها و گروه‌هایی وجود دارد که
 نقش متفاوتی در نظام تولیدی ایفا می‌کنند. در تمام موارد، مهم‌ترین تفاوت، بین عده‌ای
 است که مالک و کنترل‌کننده‌ی دارایی‌اند و عده‌ای که کنترل‌کننده‌ی دارایی نیستند.
 دارایی نه فقط به اموال شخص ساده بلکه به منابعی که می‌توان به کمک آنها چیزهای با
 ارزش تولید کرد و ثروت اندوخت، اطلاق می‌شود (گرب، ۱۳۷۳: ۲۹). به نظر مارکس
 شکاف اساسی بین طبقه‌ی مالک و دارا و آنها که مالک و دارا نیستند، همیشه وجود داشته
 است، گرچه در طول تاریخ اشکال مختلفی به خود گرفته است؛ برده‌دار - برده در دوران

^۱ external

^۲ internal

باستان، ارباب^۱ - رعیت^۲ در دوران فئودالیزم و بورژوا در برابر پرولتاریا در نظام سرمایه‌داری (گرب، ۱۳۷۳: ۳۰).

مارکس از بین رفتن طبقه‌ی متوسط خرده بورژوازی و هر چه بیشتر شدن فاصله‌ی طبقاتی را عامل دگرگونی و سقوط سرمایه‌داری می‌بیند.

وبر نابرابری اجتماعی را امری پیچیده‌تر از آن می‌داند که بتوان آن را در یک بعد اقتصادی تعریف نمود و بعدهای دیگر نابرابری اجتماعی و سیاسی دارای اهمیت یکسانی با نابرابری‌های اقتصادی‌اند و از آنجایی که لازمه‌ی زندگی در جامعه‌ی صنعتی، دیوان‌سالاری و سلسله مراتب و عقلانیت است، وجود نابرابری اجتناب‌ناپذیر خواهد بود. از نظر وبر سه طبقه در جوامع مدرن مشهود است:

الف) طبقه‌ی دارایی^۳: پایگاه طبقاتی برای اعضاء قبل از هر چیز بر مبنای تفاوت در دارایی‌های تحت اختیار مشخص می‌شود؛ ب) طبقه‌ی دستیابی^۴: موقعیت طبقاتی اعضاء قبل از هر چیز بر مبنای فرصت‌های آنان در بهره‌مندی از خدمات در بازار معین می‌شود؛ ج) طبقه‌ی اجتماعی^۵: ساختی مرکب از تعداد کثیری پایگاه‌های طبقاتی است که در داخل آن تغییر وضعیت شخصی افراد یا تغییرات آنان طی نسل‌ها به سادگی امکان‌پذیر و نوعاً قابل مشاهده باشد.

از دید وبر ساختار طبقاتی جوامع مرکب از ترکیبی سه لایه‌ای از طبقات دارایی است:

۱- در لایه‌های بالایی طبقات دارایی به طور مثبت ممتاز یعنی مالکان و دارندگان ثروت قرار دارند که قدرت انحصار خرید کالاهای مصرفی گران، فروش کالاهای اقتصادی، فرصت‌های انباشت سرمایه و دارایی و موفقیت تحصیلی را دارند.

۲- در لایه‌های طبقه‌ی متوسط وجود دارد که شامل گروه‌هایی است که یا دارای همه نوع دارایی‌اند یا قابلیت مورد پذیرش بازار را بر حسب آموزش‌هایی که کسب کرده‌اند. برخی از این گروه‌ها ممکن است طبقات اکتسابی باشند نظیر آنتروپرنورها (کارآفرینان) به اعتبار امتیازات ذاتاً مثبت و یا کارگران به اعتبار امتیازات ذاتاً منفی.

۳- طبقه‌ی دارایی به طور منفی ممتاز شامل کسانی که خود موضوع مالکیت‌اند، کسانی که خارج از کاست‌اند، طبقات مقروض و فقرا (زاهدی، ۱۳۸۳: ۲۰۲-۲۰۰).

برخوردی که وبر در جامعه می‌بیند جز برخورد گروه‌های دشمن با یکدیگر، برخورد نفعی است که از سرشت جامعه‌های پیچیده‌ی صنعتی امروز نشأت گرفته است. با این

¹ Lord

² Serf

³ property class

⁴ acquisition class

⁵ social class

حال، وبر وجود مقررات اجتماعی را دلیلی بر تضمین و برابری حقوق اجتماعی می‌دید که امروزه تحت عنوان مردم‌سالاری دیده می‌شود (کمالی، ۱۳۸۵: ۱۳۲-۱۳۰).

در اندیشه‌ی دارندورف، نابرابری را نمی‌توان صرفاً بر پایه‌ی روابط مالکیت خصمانه بین سرمایه و کار تبیین کرد، بلکه آن را باید بر پایه‌ی روابط اقتدار که ناشی از گستره‌ی محیط‌های سازمانی و اجتماعی است، توضیح داد. در جامعه‌ی مدرن اقتدار به دلیل پیدایش شرکت‌های سهامی و وجود سهام‌داران به مدیریت متخصصان حقوق‌بگیر واگذار شده است و اقتدار با کنترل و نه با مالکیت پیوند دارد و تمایزات روزافزون پرولتاریا با توجه به سطوح متفاوت مهارت، فرصت‌های زندگی و منزلت و نیاز صنعت به افراد ماهر قابل مشاهده است (افروغ، ۱۳۷۷: ۱۹۱).

دارندورف دوگانگی طبقاتی را رد می‌کند. به اعتقاد او فقط مسئله‌ی مالکیت نیست که طبقه‌ها را از هم جدا می‌کند. در جوامع سرمایه‌داری نوین، شرکت‌های سهامی موجب شده که ترکیب طبقه‌ی سرمایه‌دار عوض شود و مدیران که کنترل‌کننده‌ی واقعی سرمایه‌ها هستند، اهمیت بیشتری یابند. در این جوامع طبقه‌ی کارگر به گروه‌های ماهر و غیر ماهر تقسیم می‌شود و طبقه‌ی میانی که نه بورژوازی و نه پرولتاریاست، شامل بقیه‌ی یقه‌سفیدان حقوق‌بگیر (که با طبقه‌ی کارگر قدیمی جنبه‌های مشترک دارند) و بوروکرات‌ها (که با سرمایه‌داران قدیمی اشتراک منافع دارند) می‌باشد، به هر حال این گروه‌ها از سرمایه‌دار و کارگر قابل تفکیک‌اند. به نظر دارندورف هر چند نابرابری به صورت جزء نمادی جامعه در آمده اما دولت با فراهم نمودن فرصت‌های تحصیلی سبب کاهش نابرابری‌های اجتماعی می‌شود (لهسایی‌زاده، ۱۳۷۴: ۷۰-۶۹).

از نظر گلدنر در جوامع سرمایه‌داری امروز، طبقه‌ی نوینی از ترکیب تکنسین‌ها، روشنفکران مزدبگیر و روشنفکران قدیمی به وجود آمده که آینده‌ی دگرگونی‌های اجتماعی این جوامع بر دوش آن است. این طبقه اجزای متضادی دارد؛ اما هر چه زمان می‌گذرد اعضای طبقه‌ی نوین کنترل بیشتری بر فرایند تولید و نظام بوروکراسی به دست می‌آورند. قدرت طبقه‌ی چیره‌ی قدیمی بر مالکیت وسایل تولید، رو به کاهش است، در برابر کنترل طبقه‌ی نوین بر مدیریت در حال افزایش است. گلدنر، طبقه‌ی نوین را «بورژوازی فرهنگی» می‌خواند که سرمایه‌ی آن کنترل بر ارزش‌های فرهنگی است. طبقه‌ی نوین قدرت را بر طبقه‌های پایین اعمال می‌کند اما یک طبقه‌ی تکنوکرات بی‌خطر و خدمت‌گزار قدرت است. این طبقه به دلیل کنترلی که بر دانش دارد به طبقه‌ای جهانی تبدیل شده ولی این طبقه هم «از خود بیگانگی» را تجربه می‌کند (همان: ۷۸-۷۷).

از نظر بلاو ساختار اجتماعی به کمک پارامترهای اسمی و رتبه‌ای توصیف می‌شود. تمایز بنیادی جامعه، تمایز بین ناهمگونی و نابرابری پایگاهی است، ناهمگونی شامل

تفاوت‌های سلسله مراتبی نمی‌شود، در حالی که نابرابری پایگاهی با تفاوت‌های سلسله مراتبی منطبق است. پارامترهای اسمی (جنسیت، مذهب، هویت نژادی، شغل و محل زندگی) تمایزهای افقی یا ناهمگونی را به وجود می‌آورند و پارامترهای رتبه‌ای (آموزش، سن، درآمد، اعتبار و قدرت) تمایزهای عمودی یا نابرابری را ایجاد می‌کنند. اگر همه‌ی مردم به طور برابر فقیر باشند و فقط چند نفری بیش از دیگری ثروت داشته باشند در این حالت نابرابری کمتر وجود دارد اگر کل ثروت به طور گسترده‌ای بین همه توزیع شده باشد باز نابرابری کمتری وجود دارد. دو شکل نابرابری پایگاهی را می‌توان از یکدیگر تشخیص داد. یکی حالت تراکم ثروت، قدرت و دیگری ویژگی‌های پایگاهی در دست گروه کوچکی از نخبگان است در نتیجه فاصله‌ی پایگاهی زیادی بین نخبگان و اکثریت وجود دارد. حالت دوم مربوط به گوناگونی پایگاه‌های مردم است و بیانگر رتبه‌های پایگاهی بسیار مشخص است (کوزر، ۱۳۷۸: ۵۲۳-۵۲۲).

پولانزاس بر همزمانی تأثیر عرصه‌های اقتصادی، سیاسی و ایدئولوژیک بر شکل‌گیری و ساختار طبقاتی تأکید می‌کند. به تعبیر او تداوم ساختار طبقاتی در طول زمان از طریق فرایندهای سیاسی و ایدئولوژیک صورت می‌گیرد. طبقه‌ی بورژوازی از طریق دولت، کنترل سیاسی و از طریق ساختارهای دینی و آموزشی، نفوذ ایدئولوژیک خود را اعمال و القاء می‌کند. پولانزاس معتقد است عوامل سیاسی و ایدئولوژیک می‌توانند شکاف‌هایی در دو طبقه‌ی اصلی سرمایه‌دار و پرولتاریا، به صورت افشار مختلف ایجاد می‌کنند. پولانزاس همچنین به موقعیت‌های میانی یعنی خرده بورژوازی اشاره می‌کند که با توجه به بعضی ملاک‌های اقتصادی، سیاسی، ایدئولوژیک از یک سو به طبقه بورژوازی و از سوی دیگر به طبقه‌ی پرولتاریا شبیه‌اند. این طبقه خود به دو طبقه‌ی خرده بورژوازی سنتی رو به زوال (مالکان و صنعتگران مستقل) و خرده بورژوازی جدید رو به رشد (متخصصان و شاغلان یقه‌سفید حقوق‌بگیر) دسته‌بندی می‌شود (افروغ، ۱۳۷۷: ۱۹۳).

گیدنز هم چون وبر معتقد است طبقات اقتصادی برای آن که تبدیل به طبقات اجتماعی شوند نیازمند مقولات اضافی‌اند. او فرایند تبدیل طبقه‌ی اقتصادی به طبقه‌ی اجتماعی را ساخت‌یابی روابط طبقاتی می‌نامد که به دو صورت واسط^۱ و بلافصل^۲ شکل می‌گیرد (افروغ، ۱۹۵). از نظر گیدنز سه حق مالکیت، تحصیل یا مهارت و نیروی کار سه پدیده‌ی اصلی در ارتباطات با ساخت سه‌گانه‌ی طبقاتی در جوامع امروزی است. طبقه‌ی بالا کنترل‌کننده‌ی مالکیت وسایل تولید است، طبقه‌ی متوسط بدون تملک بر وسایل تولید صاحب مهارت‌ها و تحصیلات ویژه‌ای است که آن را در بازار مبادله می‌کند و طبقه‌ی پایین

^۱ mediate structuration

^۲ proximate

فقط نیروی کار خود را در بازار می‌فروشند (لهسایی‌زاده، ۱۳۷۴: ۷۴-۷۳). گیدنز قدرت را یک پدیده‌ی همیشگی در زندگی اجتماعی می‌داند و به رابطه‌ی نزدیک آن با نابرابری اذعان دارد یعنی قدرتمندان می‌توانند منابع ارزشمند مانند دارایی یا ثروت انباشته کنند و تملک چنین منابعی به نوبه خود وسیله‌ی ایجاد قدرت است (گیدنز، ۱۳۷۳: ۲۱۷). او با تأیید افزایش سطح رفاهی و افزایش تحرک جوامع در طی قرن گذشته، بر افزایش نابرابری خصوصاً در توزیع درآمد و دشواری تحرک اجتماعی تأکید دارد، یعنی حتی در یک جامعه کاملاً سیال به علت نظم اجتماعی - اقتصادی هرمی، امتیازات در بین اقلیت معدودی انتقال و جا به جا می‌شوند.

فرانک پارکین همانند وبر، مارکس و گیدنز معتقد است مالکیت دارایی - وسایل تولید - شالوده‌ی اصلی ساخت طبقاتی را تشکیل می‌دهد؛ اما به نظر وی دارایی تنها یکی از اشکال انسداد و حصر اجتماعی است که می‌تواند به انحصار یک اقلیت درآید و همچون اساس سلطه بر دیگران به کار برده شود (گیدنز، ۱۳۷۳: ۲۲۸). از دید پارکین روابط قدرت عامل اساسی ایجاد نابرابری است و روابط طبقاتی تنها یک شکل خاص از این روابط قدرت است. پارکین انسداد اجتماعی^۱ را فرایندی می‌داند که توسط آن گروه‌های مختلف اجتماعی به دنبال بیشینه‌سازی پاداش‌های خود از طریق محدود کردن دسترسی به منابع و فرصت‌ها به نفع خودند و این به معنای اعمال قدرت و نابرابری در جامعه است. او دو شکل عمده‌ی انسداد اجتماعی را تشخیص می‌دهد: الف) تحریم یا انحصار^۲: فرایندی است که با آن گروه‌های مسلط از دیگران سلب قدرت می‌کنند. ب) غصب^۳: فرایندی که به وسیله‌ی آن گروه‌های مغلوب در صدد باز پس‌گیری قدرت از فرادستانند.

در جامعه‌ی مدرن سرمایه‌داری انسداد عمدتاً بر پایه‌ی دارایی مالکیت از یک سو و مدارک علمی و تخصصی دیگر استوار است. کنترل دارایی مولد مهم‌ترین شکل انسداد اجتماعی است، علاوه بر این نظام طبقاتی جامعه از طریق دومین نوع کلیدی تحریم یعنی کاربرد مدارک رسمی شکل می‌گیرد به ویژه در حوزه‌هایی چون پزشکی و حقوق. این مدارک به قدری مهم‌اند که افرادی که آنها را به دست می‌آورند لایه‌ی ثانویه‌ی طبقه‌ی مسلط را می‌سازند و درست در پایین کسانی هستند که کنترل انحصاری دارایی مولد را در اختیار دارند. در این نظام طبقاتی کارگران بدون دارایی یا مدرک طبقه‌ی تحت سلطه‌اند و در فاصله‌ی بین طبقه‌ی تحت سلطه و طبقه‌ی مسلط مجموعه‌ای از گروه‌هایی میانی قرار دارند که اشکال ناقص تحریم و غصب را دارند (انسداد دوگانه) قسمت پایین رده‌ی میانی

^۱ social closer

^۲ exclusion

^۳ usurpation

شامل تجار ماهر و کارگران متحد کارآزموده است و مابقی شامل افراد «نیمه حرفه‌ای» یقه‌سفید نظیر معلمان، پرستاران و ... است (زاهدی، ۱۳۸۲: ۲۱۸-۲۱۷).

لنسکی به تبعیت از وبر نابرابری را یک مفهوم چند بعدی می‌داند. لنسکی علاوه بر نقش دولت در ایجاد و ابقای نابرابری‌های اجتماعی از طریق اعطای امتیازات به مشاغل خاص، اولویت فهرست مشاغل، پدیده‌ی سیاسی همسفره‌گی بین سیاستمداران و گروه‌های اقتصادی را از عوامل ایجاد کننده‌ی نابرابری می‌داند. با این حال با وجود اینکه دستیابی به الگوی برابری کامل را ممکن نمی‌داند اما به کاهش نابرابری به تناسب سطح توسعه در جوامع پیشرفته خوش‌بین است. او توزیع درآمد را بهترین شاخص سطح نابرابری در جامعه می‌داند. از این‌رو دو روند اساسی در زمینه‌ی نابرابری‌های اجتماعی در جامعه‌ی بشری تشخیص می‌دهد: نخست جوامع کشاورزی که در آن‌ها نظام‌های حاکم بر نابرابری‌های اجتماعی اغلب در مجموعه‌های قوانین رسمی جاسازی می‌شوند و هیچ‌گونه داعیه‌ای مبنی بر تساوی مردم وجود ندارد. دو گروه اصلی این جوامع اشراف و عوام‌اند و تصمیم‌گیری‌های سیاسی نوعی موهبت الهی است که در انحصار گروه اندک بزرگان و برگزیدگان است.

دوم جوامع صنعتی که به دلیل تولید قدرت عظیم و سیاست‌های آزادمنشانه، اکثریت اعضا از نوعی سطح زندگی بسیار برتر از سطح معیشتی برخوردارند.

مهم‌ترین عوامل مؤثر در کاهش نابرابری از نگاه لنسکی شامل: حذف مبانی قانونی پایگاه‌های اجتماعی موروثی، افزایش فرصت مشارکت در فرایند تصمیم‌گیری سیاسی و اصلاح مداوم و مستمر نظام توزیع درآمد است (زاهدی، ۱۳۸۲: ۲۱۵-۲۱۱).

برخلاف لنسکی، وسترگارد و رسلر مالکیت خصوصی سرمایه را پایه و کلید تبیین تقسیمات طبقاتی دانسته و نقش دولت و بازار کار را نقش‌های ثانوی می‌دانند که از هر حیث وسیعاً تحت تأثیر قدرت سرمایه است. دوام و بقای نابرابری‌ها در ثروت و درآمد مربوط به قدرت طبقه‌ی سرمایه‌دار است (همان: ۲۱۶-۲۱۵).

سیاست‌ها و برنامه‌های فقرزدایی در ایران

الف) قبل از انقلاب

سیاست‌های فقرزدایی در طی سال‌های ۱۳۵۶-۱۳۲۷ شامل پنج برنامه‌ی عمرانی ۷ یا ۵ ساله که در راستای ایجاد زیر ساختارها و افزایش رفاه جامعه بوده است. در برنامه‌ی اول ۳۴-۱۳۲۷، اصلاحات اجتماعی و شهری، ارتقاء بهداشت عمومی و اشتغال بیکاران مدنظر بوده در برنامه‌ی دوم ۱۳۴۴-۱۳۳۴ بالا بردن سطح فرهنگ و زندگی افراد و بهبود وضع معیشت در برنامه‌ی سوم ۱۳۴۶-۱۳۴۱ به تشریح برنامه، سازمان برنامه، درآمد برنامه و ...

پرداخته و برنامه‌ی مدون خاصی برای بخش‌های کلان کشور در نظر گرفته نشده؛ در برنامه‌ی چهارم ۱۳۵۱-۱۳۴۷ به توزیع عادلانه‌تر درآمد از راه تأمین کار و گسترش خدمات اجتماعی و رفاه (بیمه‌های اجتماعی، رفاه خانواده و کودک، رفاه جوانان، کارگران و روستائیان و ...) اشاره شده است. در برنامه‌ی پنجم امور عمومی، اجتماعی، اقتصادی، بهداشت و درمان و تغذیه، تأمین و رفاه اجتماعی، تأمین مسکن، عمران شهرها و روستاها و ... از جمله اهداف دولت عنوان شده‌اند. در طی سال‌های ۱۳۴۰ تا ۱۳۵۶ علیرغم رشد سریع اقتصادی، به دلیل هدایت منابع بخش عمومی به مناطق برخوردار و توزیع رانت‌های اقتصادی میان صاحبان کسب و کار بزرگ و بی‌توجهی به حقوق مالکیت اقشار تهیدست و به حاشیه رانده شدن آنان، منجر به توزیع بسیار نابرابر درآمدها گردید (هادی‌زنوز، ۱۳۸۴).

ب) بعد از انقلاب

پس از انقلاب به علت فلج شدن بخش‌های صنعت و خدمات و رشد تولیدات کشاورزی، تقسیم اراضی بین روستائیان، پرداخت یارانه از سوی دولت و فرار ثروتمندان از کشور توزیع درآمد بهبود یافته و ضریب جینی کاهش یافت.

برنامه‌ی اول (۱۳۷۲-۱۳۶۸) با محوریت توسعه‌ی اقتصادی و رشد تولید ناخالص داخلی در جهت توسعه‌ی خدمات اجتماعی بود. در برنامه‌ی دوم (۱۳۷۸-۱۳۷۴) رفع فقر و تحقق عدالت اجتماعی مدنظر بوده است. از جمله بهبود کیفیت زندگی، اصلاح سیستم مالیاتی، گسترش و تعمیم نظام تأمین اجتماعی، تأمین بهداشت عمومی و گسترش بیمه‌ی همگانی اهم اهداف این برنامه بود. در برنامه‌ی اول و دوم این تصور حاکم بود که با توانمندسازی بخش خصوصی و تسریع رشد اقتصادی، خود به خود فقر و نابرابری کاهش خواهد یافت. یعنی عدالت توزیعی محصول فرعی رشد است و باید اولویت را به عدالت رابطه‌ای داد؛ ولی این تصور به حقیقت نپیوست. سیاست دولت سازندگی منجر به تشدید تورم در اقتصاد شد. تورمی که در دوره‌ی ۱۳۷۸-۱۳۶۷ با نرخ بالایی ادامه داشت و بر توزیع درآمدها اثر سویی گذاشت و فقرا در مقابل آن بی‌دفاع و آسیب‌پذیر بودند. در واقع در دوره‌ی دوم فرصت‌های اشتغال در حد اهداف برنامه‌ی دوم تحقق نیافت و به تدریج بر شمار بیکاران افزوده شد و نرخ بیکاری که در سال ۱۳۷۵ در حدود ۸/۹ درصد بود در سال ۱۳۷۸ به ۱۳/۲ درصد افزایش یافت (برنامه‌ی ۱۳۸۲).

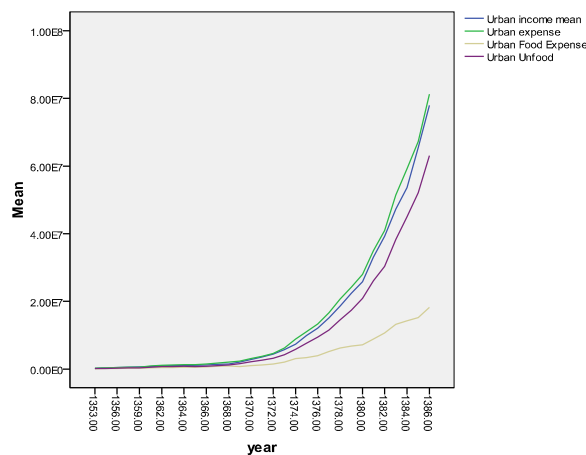
در برنامه‌ی سوم ۸۳-۱۳۷۹ در فصل پنجم نظام تأمین اجتماعی مورد تأکید بوده است. طی در برنامه‌ی سوم تولید ناخالص داخلی با نرخ متوسط $\frac{۳}{۴}$ درصد رشد داشت اما در سال‌های اول نرخ بیکاری به شدت افزایش یافت و در سال ۱۳۸۰ به ۱۴/۷ درصد و در ۱۳۸۳ به ۱۲/۳ درصد رسید. در این سال‌ها ضریب جینی از ۰/۴۳ در سال ۱۳۷۸ به

۰/۴۰۳ در سال ۱۳۸۳ تنزل یافت و نسبت هزینه‌ی خانوارهایی که در بیست درصد بالای درآمد قرار دارند به هزینه‌ی بیست درصد خانوارها که در پایین قرار دارند از ۹/۹۱ به ۸/۴۳ تنزل یافت.

در برنامه‌ی چهارم ۱۳۸۸-۱۳۸۴، ایجاد امنیت شغلی، ارتقاء امنیت غذا و تغذیه، برابری فرصت‌ها و امکانات دستیابی به آموزش، اشتغال، سرمایه و کار آبرومندان، توزیع عادلانه‌ی درآمد، افزایش تأمین نیازهای اساسی مردم (مسکن، خوراک، آموزش، سلامت و شغل) پیشگیری و کاهش فقر و محرومیت و اجرای برنامه‌های توانمندسازی برای جمعیت فعال واقع در سه دهک اول تا سوم درآمدی (ارائی، ۱۳۸۴).

فقر و نابرابری در ایران

آمارها بیانگر این است که با آنکه بعد از انقلاب سیاست‌های فقرزدایی (شامل انرژی، آب سالم و سلامتی) باعث کاهش نسبی فقر درآمدی در ایران شده اما نسبت به قبل از انقلاب و استانداردهای جهانی کاهش داشته است (صالحی اصفهانی، ۲۰۰۸). در این سال‌ها فقر نسبی نه تنها کاهش بلکه افزایش یافته است. افزایش درآمدهای پولی به سرعت با نرخ تورم خنثی شده و فشار تورم موجب بی‌اثر شدن افزایش درآمد شده است. جمعیت زیر خط فقر مطلق از ۳/۸۵ درصد در سال ۱۳۷۰ به ۱۸ درصد افزایش یافته است (بانک جهانی) و تعداد خانوارهای دارای درآمد کمتر از درآمد متوسط افزایش یافته است.



نمودار ۱: درآمد و هزینه‌های خانوارهای شهری و روستایی

همچنان که از نمودار ۱ پیداست در گذر زمان با افزایش درآمدها، میزان هزینه‌های خوراکی و غیر خوراکی در میان خانوارهای شهری و روستایی افزایش داشته است. با اینحال از نگاه اقتصادی با در نظر گرفتن نرخ تورم می‌توان گفت افزایش درآمد واقعی چندان محسوس نیست. مثلاً متوسط درآمد واقعی خانوارهای شهری در سال ۸۰ هم سطح درآمد آنها در سال ۱۳۶۱ (۲۵۰ هزار تومان در مقابل ۷۰ هزار تومان) است. به عبارتی نرخ بیکاری بالای ۱۰ درصد به علاوه نرخ تورم بین ۱۰ و ۱۵ درصد دلایل اصلی فقر از لحاظ اقتصادی‌اند و پوشش ناکافی تأمین اجتماعی بر ابعاد فقر می‌افزاید.

در همین سال‌ها امنیت غذایی خانوارها روند صعودی داشته است. به طور نمونه در طی سال‌های ۷۹-۶۴ و مقدار عددی شاخص امنیت غذایی جامعه‌ی شهری از ۸۷/۸ درصد به ۹۶/۴ درصد در سال ۱۳۷۹ ارتقاء یافته، در جامعه‌ی روستایی نیز از ۷۲ درصد به ۹۴/۹ درصد افزایش یافته (کاشی، ۱۳۸۳ و کیمیاگر، ۱۳۸۴). با این وجود برخی آمارها بیانگر این است که در ۲۰ درصد خانوارهای کشور فقر و کم‌غذایی به صورت مزمن وجود دارد. علیرغم افزایش ظاهری درآمد در طی سال‌های ۱۳۷۵ تا ۱۳۹۰ بیکاری همچنان معضل اصلی کشور باقیمانده است. در باب نرخ بیکاری (با تأکید بر جوانان ۱۵ الی ۲۹ ساله‌ی بیکار نسبت به جمعیت فعال) تناقض‌هایی بین آمار داخلی کشور و آمار بانک جهانی مشاهده می‌شود. با این وجود جالب اینجاست که داده‌های هر دو منبع بیانگر کاهش نرخ بیکاری در این سال‌هاست و همچنین چنانکه مشاهده می‌شود نرخ بیکاری روستایی خیلی بیش از نرخ بیکاری شهری کاهش داشته است. جزئیات اطلاعات در جدول ۱ آمده است.

جدول ۱: مقایسه‌ی نرخ بیکاری جمعیت ۱۵-۲۹ ساله‌ی مرکز آمار ایران و بانک جهانی در طی

سال‌های ۱۳۷۵-۱۳۸۹

سال	مرکز آمار ایران - نرخ بیکاری روستایی	مرکز آمار ایران - نرخ بیکاری شهری	مرکز آمار ایران - نرخ بیکاری کل	بانک جهانی
۱۳۷۵				
۱۳۷۶	۲۴/۰۰	۲۳/۴۰	۲۳/۷۰	
۱۳۷۷	۲۱/۲۰	۲۵/۲۰	۲۳/۲۰	
۱۳۷۸	۲۳/۸۰	۲۶/۷۰	۲۵/۳۰	
۱۳۷۹	۲۳/۹۰	۲۸/۶۰	۲۶/۴۰	
۱۳۸۰	۲۴/۸۰	۲۹/۷۰	۲۷/۴۰	۸/۳۰
۱۳۸۱	۱۹/۵۰	۲۷/۴۰	۲۳/۷۰	۸/۴۸
۱۳۸۲	۱۸/۵۰	۱۲۴/۵۰	۲۲/۲۰	۸/۸۰
۱۳۸۳	۱۲/۸۰	۲۳/۷۰	۱۹/۶۰	۹/۲۶

ادامه‌ی جدول ۱

۹/۶۱	۲۰/۶۰	۲۵/۰۰	۱۲/۸۰	۱۳۸۴
۹/۹۰	۲۰/۸۰	۲۴/۹۰	۱۳/۰۰	۱۳۸۵
۱۰/۳۵	۲۰/۰۰	۲۳/۸۰	۱۲/۵۰	۱۳۸۶
۱۱/۰۸	۲۰/۴۰	۲۳/۴۰	۱۴/۱۰	۱۳۸۷
۱۱/۳۸				۱۳۸۸
۱۱/۵۳				۱۳۸۹
۱۱/۷۶	۲۳/۷۰			۱۳۹۰

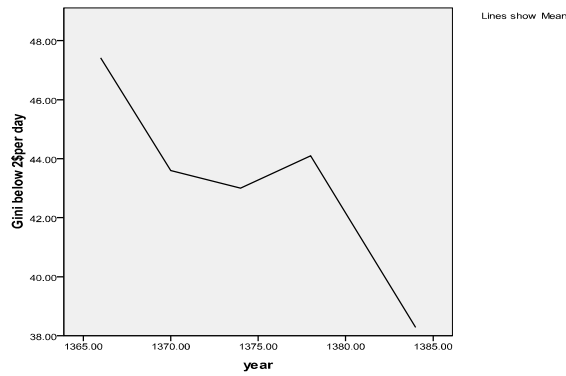
در باب فقر و شاخص نابرابری با توجه به اطلاعات بانک جهانی می‌توان گفت از سال ۱۳۷۰ به بعد کاهش قابل ملاحظه‌ای در شکاف فقر جمعیتی که حداقل زیر ۲ دلار در روز درآمد داشته‌اند دیده می‌شود. در واقع شکاف فقر از ۳/۸۸ درصد به ۱/۸۳ تقلیل یافته است. این دوران که به لحاظ ساختار سیاسی، دوره‌ی سازندگی نامیده می‌شود، اغلب مورد انتقاد است که علیرغم کاهش فقر نابرابری‌ها را افزایش داده است و عده‌ای معتقدند این دوران، دوره‌ی به راه افتادن اتومبیل‌های جدید مدل بالا، به گوش گرفتن تلفن همراه، پارتی‌های شبانه سربرافراشتن ساختمان‌های بلند بود.

آمارهای داخلی بیانگر کاهش فقر از ۲۷/۳ درصد به ۲۰/۹ درصد طی سال‌های ۱۳۶۵-۱۳۷۵ است. با وجود حملات منتقدین، آمارهای بانک جهانی تغییر کمی در شاخص نابرابری در طی این سال‌ها را نشان می‌دهد. درصد نابرابری از ۴۷/۴۲ در سال ۱۳۶۶ به ۴۳ در سال ۱۳۷۴ کاهش داشته است؛ ولی آمارهای داخلی کمی اختلاف دارند که همین اختلاف جزئی دو مورد شاخصی که بین صفر تا یک است باعث تفاسیر متفاوت در راستای اهداف متفاوت شده است. مثلاً برخی محققان با استناد به آمار داخلی بیان می‌کنند که ضریب جینی در تمام سال‌های پس از جنگ در حدود ۰/۴ (تقریباً نزدیک به مقدار قبل از انقلاب) ثابت بوده است.

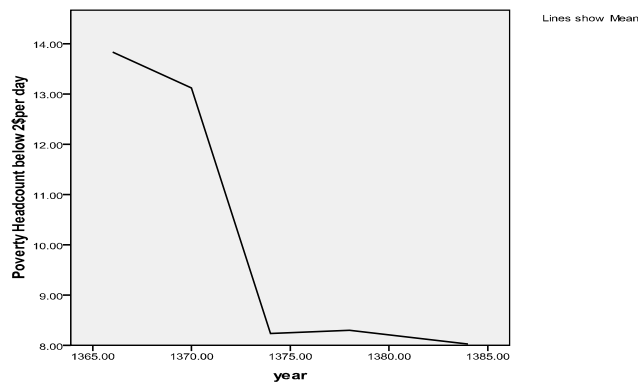
در سال ۱۳۵۲ تا ۱۳۵۸ علیرغم افزایش قیمت نفت، ضریب جینی ۰/۵ بود. البته متوسط ضریب جینی روستاها در این سال‌ها به علت انجام اصلاحات ارضی ۰/۴ بود. در همین سال‌ها نسبت درآمد ۲۰ درصد جمعیت با بالاترین درآمد به ۴۰ درصد پایین‌ترین درآمد بین ۴/۸ بوده است.

جدول ۲: شاخص‌های بین‌المللی فقر در ایران در طی سال‌های ۱۳۸۴-۱۳۶۶

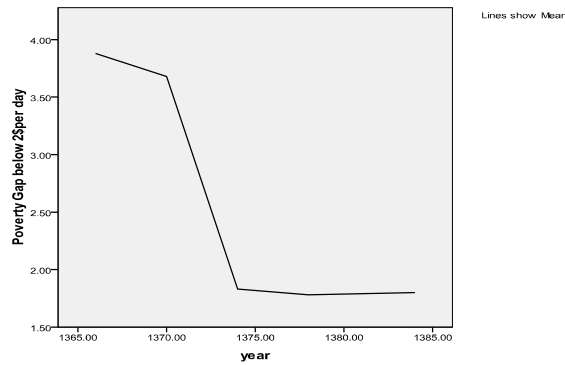
سال	درصد نابرابری	مجدور شکاف فقر	شکاف فقر	درصد فقرای با درآمد زیر ۲ دلار در روز
۱۳۶۶	۴۷/۴۲	۱/۵۶	۳/۸۸	۱۳/۸۳
۱۳۷۰	۴۳/۶۰	۱/۵۶	۳/۶۸	۱۳/۱۲
۱۳۷۴	۴۳/۰۰	۰/۶۳	۱/۸۳	۸/۲۴
۱۳۷۸	۴۴/۱۰	۰/۵۶	۱/۷۸	۸/۳۰
۱۳۸۴	۳۸/۲۸	۰/۶۶	۱/۸۰	۸/۰۳



نمودار ۲: درصد ضریب جینی در جمعیت با درآمد زیر ۲ دلار در روز در طی سال‌های ۱۳۶۶-۱۳۸۴



نمودار ۳: درصد فقر در جمعیت با درآمد زیر ۲ دلار در روز در طی سال‌های ۱۳۶۶-۱۳۸۴



نمودار ۴: شکاف فقر در جمعیت با درآمد زیر ۲ دلار در روز در طی سال‌های ۱۳۶۶-۱۳۸۴

در دوره‌ی زمانی ۱۳۶۳-۱۳۷۸ خط نسبی فقر به طور متوسط (۲۰ درصد شهر) و (۳۲ درصد روستا) از ۲۱/۴۸۰ به ۱۸/۵۹ کاهش داشته ضریب جینی با کاهش کم از ۴۴۶٪ به ۴۲۸٪ و نسبت دهک بالا به پایین از ۲۳/۷ به ۱۹/۴ کاهش یافته است (اطهاری، ۱۳۸۴).

طبق آمار بانک جهانی در سال ۱۳۷۰ تقریباً ۳/۸۵ درصد جمعیت زیر خط فقر بودند در سال ۱۳۷۴ حدود ۱۳/۴۶ درصد جمعیت یعنی از هر ۷ نفر کشور یک نفر فقیر بوده‌اند. بر اساس آمار بانک جهانی در سال ۱۳۸۶ تقریباً ۱۸ درصد جمعیت زیر خط فقر بوده‌اند. با توجه به اینکه در زمینه‌ی جمعیت زیر خط فقر ایران آمارهای منسجم داخلی یا خارجی وجود ندارد و گزارشات موردی دریافت می‌شود قضاوت درباره‌ی افزایش یا کاهش جمعیت زیر خط فقر دشوار است و تنها می‌توان به همین آمارهای ناقص اکتفا نمود. به گزارش سازمان مدیریت و برنامه‌ریزی در سال ۱۳۸۴، سهم مصرف ۲۰ درصد فقیرترین از ۶/۸ در این دوره به ۷/۴ رسیده است؛ همچنین نسبت هزینه‌ی ۲۰ درصد بالا به ۲۰ درصد پایین از ۹/۹۱ در سال ۱۳۷۸ به ۸/۴۳ در سال ۱۳۸۲ رسیده است که در کاهش ۳ دهم درصدی جمعیت فقیر زیر ۲ دلار درآمد روزانه عیان است. لازم به ذکر است در این دوره کاهش فقر در شهرها سریع‌تر از مناطق روستایی بوده است (هادی‌زنوز، ۱۳۸۴).

با وجودی که آمار ظاهراً بیانگر بهبود اوضاع اجتماعی - اقتصادی است ولی در یک مقایسه‌ی سطحی با سایر کشورها می‌توان دید که اوضاع چندان مطلوب نیست؛ مثلاً در سال ۱۳۸۳، نسبت دهک بالا و پایین‌ترین دهک در ایران ۱۹/۴ بوده در حالیکه در همان سال این نسبت در پاکستان ۶/۷، آلمان ۷/۲، تایلند ۱۱/۶، چین ۵۲/۶، فرانسه ۹ و سوئیس ۹/۷ بوده است. در واقع برای فهم بهتر مسأله بایستی با مطالعه‌ی تطبیقی تاریخی با کشورهایی که به لحاظ اوضاع اجتماعی - اقتصادی مشابه ایران بوده و با هم اصلاحات

سیاسی، اقتصادی یا فرهنگی آغاز نموده و یا پروسه‌های مشابه‌ای گذرانده‌اند، می‌توان درک عمیق‌تری از نابرابری و فقر در ایران داشت که در محدوده‌ی این بررسی نمی‌گنجد. همچنان‌که نمودارهای ۱، ۲ و ۳ نشان داد در مقایسه‌ی آمارها دیده می‌شود که فقر و نابرابری در طی تقریباً ۲۰ سال گذشته و یا با احتیاط پس از انقلاب (زیرا آمارها دهه‌ی اول پس از انقلاب را پوشش نمی‌دهند) کاهش یافته است. اما جو عمومی جامعه دائماً نالان است و از نوعی فقر مزمن گلایه دارد. با توجه به اینکه مسائل اجتماعی تک‌بعدی نیستند و در تعامل چند متغیره نتایج متفاوتی به بار می‌آید که در عمل تک‌متغیری مشاهده نمی‌شود، سعی شد برای فهم چگونگی فقر مزمن از شاخص‌هایی به جز جینی و فقر استفاده شود. نرخ اشتغال^۱، رشد درآمد ملی^۲ تولید ناخالص داخلی^۳ تولید ناخالص داخلی به ازای هر شاغل^۴ و نرخ تورم^۵ را می‌توان مهم‌ترین شاخص‌های اقتصادی مؤثر بر فقر دانست. از این‌رو در ادامه روند تغییرات این متغیرها در طی سال‌های ۱۳۸۹-۱۳۶۶ در زیر آورده شده است.

جدول ۳: مقایسه‌ی تولید ناخالص داخلی با تولید ناخالص داخلی بر کل شاغلین و شاخص درآمد ناخالص ملی

سال	Employes	GNI	GDP per person employed	GDP	Inflation
۱۳۶۶			۱۳/۴۷	۴/۰۷	۱۸/۴
۱۳۶۷			۱۲/۸۱	۴/۵۲	۲۸/۶
۱۳۶۸			۱۱/۷۵	۲/۲۴	۲۸/۷
۱۳۶۹			۱۱/۸۸	۲/۱۴	۲۲/۳
۱۳۷۰		۶/۷۶	۱۲/۷۹	۲/۱۳	۱۷/۶
۱۳۷۱			۱۴/۱۶		۱۷/۱
۱۳۷۲	۴۶		۱۴/۴۹		۲۵/۸
۱۳۷۳	۴۶		۱۴/۰۰	۱/۰۵	۲۱/۲
۱۳۷۴	۴۶		۱۳/۶۳	۱/۱۵	۳۱/۴
۱۳۷۵	۴۶	۷/۳۳	۱۳/۶۱	۱/۵۴	۴۶/۷

¹ employment

² GNI

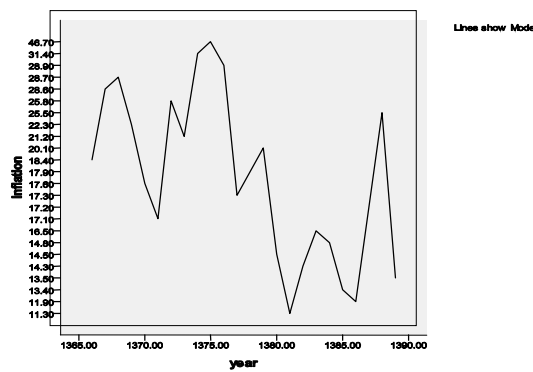
³ GDP

⁴ GDP per person employed

⁵ inflation

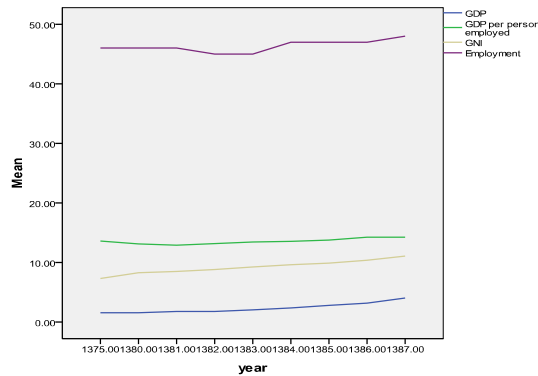
ادامه‌ی جدول ۳

۲۸/۶	۱/۸۴	۱۴/۱۲		۴۶	۱۳۷۶
۱۷/۳	۱/۷۳	۱۳/۹۰		۴۵	۱۳۷۷
۱۷/۹	۱/۶۶	۱۳/۵۵		۴۶	۱۳۷۸
۲۰/۱	۱/۶۶	۱۳/۱۱		۴۶	۱۳۷۹
۱۴/۵	۱/۵۸	۱۳/۰۹	۸/۳۰	۴۶	۱۳۸۰
۱۱/۳	۱/۷۷	۱۲/۸۹	۸/۴۸	۴۶	۱۳۸۱
۱۴/۳	۱/۷۶	۱۳/۱۹	۸/۸۰	۴۵	۱۳۸۲
۱۶/۵	۲/۰۲	۱۳/۴۶	۹/۲۶	۴۵	۱۳۸۳
۱۴/۸	۲/۳۹	۱۳/۵۷	۹/۶۱	۴۷	۱۳۸۴
۱۳/۴	۲/۷۷	۱۳/۷۶	۹/۹۰	۴۷	۱۳۸۵
۱۱/۹	۳/۱۸	۱۴/۲۲	۱۰/۳۵	۴۷	۱۳۸۶
۱۷/۲	۴/۰۲	۱۴/۲۵	۱۱/۰۸	۴۸	۱۳۸۷
۲۵/۵	۴/۷۰		۱۱/۳۸	۴۹	۱۳۸۸
۱۳/۵	۴/۵۴	۱۳/۴۷	۱۱/۵۳		۱۳۸۹
	۴/۷۰	۱۲/۸۱	۱۱/۷۶		۱۳۹۰



نمودار ۵: تغییرات نرخ تورم در طی سال‌های ۱۳۶۶-۱۳۸۹

همچنان که در نمودار ۵ دیده می‌شود تغییرات نرخ تورم در طی این سال‌ها دارای روند خاصی نیست و با افت و خیزهای فراوان همراه است. پس می‌توان گفت نرخ تورم بر روند رو به نزول فقر و نابرابری اثر منفی یا مثبت نداشته است.



نمودار ۶: مقایسه‌ی تولید ناخالص داخلی با تولید ناخالص داخلی بر کل شاغلین در اقتصاد و شاخص درآمد ناخالص ملی

در نمودار ۶ دیده می‌شود در طول سال‌های ۱۳۷۰ الی ۱۳۸۷ نرخ اشتغال، رشد درآمد ملی، تولید ناخالص داخلی و تولید ناخالص داخلی به ازای هر شاغل تغییرات محسوسی نداشته است. در طی این سال‌ها نرخ بیکاری افزایش داشته و درصد شاغلان بالای ۱۵ سال به جمعیت فعال تغییرات قابل ملاحظه‌ای نداشته است یعنی افزایشی در نسبت شاغلان صورت نگرفته که باعث بالا رفتن متوسط درآمد خانوارها گردد. در همین سال‌ها سرانه‌ی *GDP* برای هر شاغل هم تغییراتی نداشته است یعنی اوضاع اقتصادی کشور رو به بهبود نبوده است. بنا به ارزیابی صندوق بین‌المللی پول، نرخ رشد اقتصادی ایران از یک درصد در سال ۲۰۰۸ میلادی به ۰/۱ درصد در سال ۲۰۰۹ کاهش یافته و در سال ۲۰۱۰ نیز از یک درصد بیشتر نبوده است. گزارش صندوق بین‌المللی پول پیش‌بینی می‌کند که بحران اقتصادی ایران در سال ۲۰۱۱ میلادی شدت گرفته و در قالب یکی از بی‌سابقه‌ترین اشکال «رکود تورمی» در تاریخ معاصر کشور، بروز خواهد کرد و در سال ۲۰۱۱ میلادی، دو شاخص عمده‌ی اقتصاد کلان ایران رو به وخامت خواهند رفت: نرخ رشد اقتصادی به صفر در صد تنزل خواهد یافت و در عوض، نرخ تورم به ۲۲/۵ درصد اوج خواهد گرفت.

رشد درآمد ملی، تولید ناخالص داخلی در این سال‌ها بدون تغییرات محسوس پیش رفته است. سؤالی که اینجا پیش می‌آید این که اگر سرانه‌ی *GDP* برای هر شاغل افزایش نداشته پس افزایش متوسط درآمدی خانوارها از کجاست؟ شاید افزایش درآمدی خانوارها به واسطه‌ی افزایش قیمت نفت و کمک‌های اعانه‌ای دولت باشد که به گروه‌های خاص تعلق می‌گیرد. آنچه که در واقعیت زندگی افراد دیده می‌شود نشان‌دهنده‌ی کاسته شدن قدرت خرید شاغلان خصوصاً شاغلان بخش دولتی، کاسته شدن فاصله‌ی طبقاتی شهری -

روستایی و افزایش قدرت خرید روستاییان و طبقات پایین جامعه است. با توجه به اینکه شاخص‌های فقر و نابرابری در داخل کشور کاهش داشته ولی از طرف دیگر رشد اقتصادی کلانی صورت نگرفته و سرانه‌ی تولید به ازای شاغلان نیز افزایش نداشته و همچنین فراتر از همه‌ی آمارها مشاهدات نمایانگر افزایش فشارها به قشر متوسط و بهبود نسبی طبقات پایین است می‌توان در یک نتیجه‌گیری کلی از داده چنین گفت:

در طی چند دهه پس از انقلاب به واسطه‌ی سیاست‌های حمایتی دولت‌های مساعی از قشر پایین، جامعه به سمت کاهش فقر و نابرابری و شکل‌گیری جامعه‌ای یکدست‌تر متشکل از قشر متوسط رو به پایین پیش می‌رود.

نتیجه‌گیری

پس از انقلاب و جنگ هشت ساله درآمد سرانه‌ی مردم کاهش و بیکاری افزایش یافت. در واقع این یک قانون جهانی است و در همه‌ی جنگ‌ها نصیب مردم فقیر و بی‌خانمانی، مرگ است و نصیب سرداران، افتخارات نظامی و منزلت اجتماعی و نصیب بوروکرات‌های فاسد و مردم ثروتمند، زراندوزی است. در پروسه‌ی انقلاب و پس از آن، با دست به دست شدن قدرت سیاسی در ایران توزیع ثروت و درآمد و مشاغل و مناسبات دولتی و تغییر منزلت اجتماعی گروه‌های اجتماعی تجدید شد. انقلاب فقر و نابرابری را کاهش داد ولی ریشه‌کن نکرد و جابه‌جایی طبقاتی پدید آورد. فرار سرمایه‌داران و سرمایه‌های مادی و انسانی کشور لطمه‌ی بزرگی به اقتصاد کشور وارد کرد و هرگز یک بخش تعاونی توانمند شکل نگرفت. دولت بر اساس شعارهای انقلابی سیاست مبارزه با سرمایه داری و ایجاد اقتصاد دولتی را پیش گرفت که نتیجه‌ی آن جز کاهش رشد دراز مدت اقتصادی، کاهش رقابت‌پذیری اقتصاد و افزایش مصائب معیشتی مردم خصوصاً طبقه‌ی متوسط نداشته است زیرا چنین اقتصادی خود، زاینده‌ی فقر، فساد و تبعیض خواهد بود. در سال‌های اخیر سیاست‌های حمایتی دولت که گاهاً تحت عناوین صدقه‌پروری و گداپروری مورد انتقاد قرار گرفته، باعث فقر قابلیتی بیشتر اقشار پایین و فقر درآمدی اقشار متوسط شده است. الگوهای مناسب برای رشد اجتماعی الگوی توسعه‌ی انسانی و نئوکلاسیکی کاهش فقر است اما سیاست‌های دولت بیشتر با رویکرد سوسیالیستی و رفع فقر مطلق و درآمدی طبقه‌ی پایین جامعه بوده است که نهایتاً آن‌گونه که مشاهده می‌شود به ایجاد طبقه‌ی متوسط رو به پایین با قابلیت‌های اجتماعی پایین منجر شده است. کاهش فقر در یک بعد اغلب مستلزم کاهش فقر در ابعاد دیگر است. برای کاهش پایدار فقر، بایستی فقرا مقتدر شوند تا از فقر خودشان بکاهند یعنی ابزارهایی در اختیار داشته باشند تا خودشان به کاهش فقر بپردازند. مع‌الوصف دولت‌ها مسئولیت‌های عمده‌ای دارند یعنی شرایطی را

توسعه دهند که کاهش فقر را برای فقرا آسان سازد یعنی به آنها ماهیگیری بیاموزند نه ماهی صدقه‌ای بدهند.

آمارهای بین سال‌های ۱۳۸۶-۱۳۶۶ نشان‌دهنده‌ی کاهش فقر و نابرابری است اما باید به دو نکته توجه داشت: ۱- چون این کاهش در اثر سیاست‌های دولتی بوده با پایان یافتن یا قطع سیاست‌ها، نابرابری‌ها تشدید می‌شود؛ ۲- بیشترین سقوط طبقه‌ی متوسط در طی ۵ سال اخیر رخ داده که هنوز آمارهایش به طور کامل انتشار نیافته و این مسئله همچون هر مسئله‌ی اجتماعی دیگر با تأخیر زمانی خود را بروز خواهد داد. سیاست‌های دولتی در این سال‌ها به نفع روستاییان و اقشار کم‌درآمد بوده و با سیاست‌های حمایتی نظیر پرداخت سهام عدالت و یارانه‌های نقدی سعی در تقویت این گروه‌ها داشته است. پیامد منفی سیاست‌های مبارزه با سرمایه‌داری نه تنها متوجه سرمایه‌داران و طبقه‌ی بالا نشد بلکه ناخواسته متوجه‌ی طبقه‌ی متوسط خصوصاً حقوق‌بگیر شده است. این گروه عمدتاً شهرنشین، دارای سرمایه‌ی اجتماعی مؤثر و قابلیت‌هایی برای تأثیرگذاری در صحنه‌ی اجتماعی - سیاسی بودند اما برنامه‌های پیش گرفته دولت به علاوه تورم و بیکاری سبب افت وضعیت رفاهی آنان شده و می‌رود که فقر درآمدی نسبی این طبقه آنها را به سوی فقر قابلیت‌ی بیشتر سوق دهد.

با آنکه به لحاظ آماری کشور ایران در شرایط نسبتاً متعادل درآمد و توزیع درآمد به سر می‌برد ولی توزیع مناسب درآمد فقدان فقر را نوید نمی‌دهد. امکان دارد در جامعه‌ای توزیع درآمد نامناسب باشد ولی فقر قابل ملاحظه‌ای وجود نداشته باشد، در حالی که در شرایط توزیع مناسب‌تر درآمد می‌تواند فقر شدیدی نیز مطرح گردد. آنچه در ایران مشاهده می‌شود فقر مزمینی است که به لحاظ مادی و فرهنگی جامعه را در بر گرفته است. فرهنگ مصرف‌گرایی همه‌گیر شده و افراد صرف اینک می‌توانند مصرف کنند و امروز را به فردا برسانند تا فردا اعانه‌ی دولتی بگیرند، احساس رضایت می‌کنند. میزان پس‌اندازها کاهش یافته و قشر متوسط و پایین عملاً از صحنه‌ی رقابت اقتصادی حذف شده‌اند. ساخت اقتصادی موجود مانع انتقال منابع به سمت تولید و فعالیت‌های اشتغال‌زا شده و زمینه‌ی شکل‌گیری انحصارات را برای گروه‌های شریک در قدرت پدید آورده است، همین امر به توزیع ناعادلانه‌ی درآمد و ثروت منجر خواهد شد. گروه‌های وابسته و یا نزدیک به دولت تحت عنوان خصوصی‌سازی ضربان‌های اقتصادی را در دست گرفته‌اند. نفوذ دولت و ایدئولوژی در اقتصاد باعث عدم احساس امنیت سرمایه‌داران و فرار سرمایه‌ها از کشور و نزدیک شدن رشد اقتصادی به صفر شده است.

جدای از مسائل داخلی، روابط بین‌المللی چند سال اخیر خصوصاً تعارض با نظام موجود بین‌المللی و تحریم‌هایی که به دنبال آن برقرار شده هزینه‌های سنگینی برای کشور

داشته است. تهدیدها و تحریم‌های بین‌المللی سبب تحمیل هزینه‌های اضافی نظامی به کشور شده که همه‌ی اینها اثر منفی بر اقتصاد کشور و خانوارها داشته است. علاوه بر مسائل گفته شده اگر دولت بخواهد سیاست تشویق ازدیاد جمعیت را دنبال کند؛ در سایه‌ی این سیاست جمعیت کشور در دوره‌ای که اقتصاد کشور رو به افول است، سه زیان عمده خواهد داشت: ۱- بار معیشت خانوارهای فقیر افزایش و درآمد سرانه کاهش می‌یابد؛ ۲- مخارج دولت برای خدمات بهداشتی و درمانی و یارانه‌ها افزایش می‌یابد؛ ۳- با دو دهه تأخیر جمعیت جوان روانه‌ی بازار کار می‌شود و عرضه‌ی نیروی کار افزایش می‌یابد و در صورتی که فرصت‌های شغلی کافی به وجود نیاید، نرخ بیکاری در نزد جوانان افزایش می‌یابد.

و در پایان فقر و نابرابری پدیده‌های پیچیده‌ای هستند که بر وجود سطوح مختلف - دارایی‌های فردی، نهادها و ساختارها - دلالت دارد و صرف ایجاد فرصت اقتصادی کافی نیست و خطر رشد نابرابری‌ها، حاشیه‌ای شدن گروه‌های خاص وجود خواهد داشت. برای مبارزه با فقر و نابرابری باید بر بعد توانمندسازی افراد، ایجاد امنیت و برقراری عدالت در ایجاد فرصت‌های برابر در جامعه تمرکز نمود. جامعه‌ای که با فقر و نابرابری فزاینده، مشارکت کمتر و ریسک‌های اجتماعی بیشتری مواجه باشد از نظر اجتماعی جامعه‌ای برابر و پایدار نخواهد بود.

جدا از بحث‌های عاملیت افراد، ساختارهای کلان و نحوه‌ی تعامل عوامل ساختاری، باید به تعامل افراد و ساختارها و وجود شرایط ساختاری برای ترغیب افراد و همچنین میل به بهره‌برداری از شرایط از سوی عاملان فردی توجه نمود. از نظر روانشناسی اجتماعی، رشد فرهنگی مردم به جز منابع مادی به شخصیت مستقل، سالم و احساس امنیت و حضور در تصمیم‌گیری‌ها نیاز دارد؛ همچنین تقویت روحیه‌ی خویش‌خواهی مخرب در میان توده‌های مردم، در شرایطی که تورم و تخریب، آینده‌ی مادی را پایدار کرده و در ذهن‌ها و خاطره‌ها نهادی شده است، از نبود امنیت اجتماعی ناشی می‌شود. از این‌رو برای پایداری اجتماعی ضروری است که عدالت اجتماعی، مشارکت مردم در اداره‌ی امور و اجتماع بلافصلشان، امنیت انسانی و یکپارچگی اجتماعی در دستور کار توسعه قرار گیرد.

فهرست منابع:

- ارائی، سید محمد محمدی (۱۳۸۴). "آسیب‌شناس برنامه‌های فقرزدایی در ایران"، فصلنامه‌ی رفاه اجتماعی، سال پنجم، شماره‌ی ۱۸، پاییز.
- اطهاری، کمال (۱۳۸۰). "در جستجوی عدالت اجتماعی"، فصلنامه‌ی تأمین اجتماعی، سال سوم، شماره‌ی دوم، شماره‌ی ۹، تابستان.
- _____ (۱۳۸۴). "فقر مسکن در ایران: فقر سیاست‌های اجتماعی"، فصلنامه‌ی رفاه اجتماعی، سال پنجم شماره‌ی ۱۸، پاییز.
- توده‌روستا، مهرداد و رضانی، مسعود (۱۳۸۱). "بررسی وضعیت توزیع درآمد در ایران"، اطلاعات سیاسی - اقتصادی، شماره‌ی ۱۷۸، تیر.
- جباری، حبیب (۱۳۸۴). "رویکردهای اجتماع‌مدار در برنامه‌های کاهش فقر"، فصلنامه‌ی رفاه اجتماعی، سال پنجم، شماره‌ی ۱۸، پاییز.
- جمعی از نویسندگان (ویراستاران: یوکش آنال، الس اوین) (۱۳۷۹). فقر و مشارکت در جامعه‌ی مدنی، ترجمه‌ی ایرج پاد، تهران، انتشارات سروش.
- دینی ترکمانی، علی (۱۳۸۴). "یارانه‌ها، رشد و فقر"، فصلنامه‌ی رفاه اجتماعی، سال پنجم، شماره‌ی ۱۸، پاییز.
- راج، جک و راج (۱۳۵۴). جامعه‌شناسی فقر، ترجمه‌ی احمد کریمی، تهران، انتشارات امیرکبیر.
- رالز، جان (۱۳۸۹). قانون ملل، ترجمه‌ی مرتضی بحرانی و محمد فرجیان، تهران، انتشارات پژوهشکده‌ی مطالعات فرهنگی و اجتماعی.
- زاهدی، محمد جواد (۱۳۸۲). توسعه و نابرابری، تهران، انتشارات مازیار.
- سالارزاده، نادر و حسینی سید حسن (۱۳۸۸). "رابطه‌ی بین برخورداری از انواع سرمایه و نوع نگرش به عدالت اجتماعی"، فصلنامه‌ی علوم اجتماعی، شماره‌ی ۴۴، بهار.
- شارون، جوئل (۱۳۸۰). ده پرسش از دیدگاه جامعه‌شناسی، تهران، انتشارات دانشگاه تربیت مدرس.
- شیانی، ملیحه (۱۳۸۴). "فقر، محرومیت و شهروندی در ایران"، فصلنامه‌ی رفاه اجتماعی، سال پنجم، شماره‌ی ۱۸، پاییز.
- صادقی، حسین و مسایلی ارشک (۱۳۸۷). "رابطه‌ی رشد اقتصادی و توزیع درآمد با روند فقر در ایران با استفاده از رویکرد فازی"، فصلنامه‌ی رفاه اجتماعی، دوره‌ی هفتم، شماره‌ی ۲۸، بهار.
- علاء‌الدینی، پویا و امامی (۱۳۸۴). "جهانی‌شدن، مهاجرت و فقر در ایران"، فصلنامه‌ی رفاه اجتماعی، سال پنجم، شماره‌ی ۱۸، پاییز.

- غفاری، غلامرضا و حق پرست، عباس (۱۳۸۳). "نشانگرهای فقر در مناطق روستایی"، مجله‌ی جامعه‌شناسی ایران، دوره‌ی پنجم، شماره‌ی ۴، زمستان.
- غنی‌نژاد، موسی (۱۳۷۹). "عدالت، عدالت اجتماعی و اقتصاد"، فصلنامه‌ی تأمین اجتماعی، سال دوم، شماره‌ی سوم، پاییز.
- کرایپ، یان (۱۳۸۲). نظریه‌ی اجتماعی کلاسیک، ترجمه‌ی شهناز مسمی‌پرست، تهران، نشر آگه.
- کمالی، علی (۱۳۸۵). مقدمه‌ای بر جامعه‌شناسی نابرابری‌های اجتماعی، تهران، انتشارات سمت.
- کورز، لوئیس و روزنبرگ، برنارد (۱۳۷۸). نظریه‌های بنیادی جامعه‌شناسی، ترجمه‌ی فرهنگ ارشاد، تهران، نشر نی.
- کیمیگر، مسعود و باژن، مرجان (۱۳۸۴). "فقر و سوء تغذیه در ایران"، فصلنامه‌ی رفاه اجتماعی، سال پنجم، شماره‌ی ۱۸، پاییز.
- گالبرایت، جان، کنت (۱۳۷۱). ماهیت فقر عمومی، ترجمه‌ی سید محمد حسین عادل، انتشارات اطلاعات.
- گرب، ادوارد، ج (۱۳۷۳). نابرابری اجتماعی: دیدگاه‌های نظریه‌پردازان کلاسیک و معاصر، ترجمه‌ی محمد سیاهپوش و احمدرضا غروی‌زاد، تهران، نشر معاصر.
- گیدنز، آنتونی (۱۳۷۳). جامعه‌شناسی، ترجمه‌ی منوچهر صبوری، تهران، نشر نی.
- _____ (۱۳۷۸). راه سوم، ترجمه‌ی منوچهر صبوری، تهران، نشر شیرازه.
- لنسانف، مایکل (۱۳۸۵). فیلسوفان سیاسی قرن بیستم، ترجمه‌ی خشایار دیهیمی، تهران، نشر ماهی.
- لهسایی‌زاده، عبدالعلی (۱۳۷۴). نابرابری و قشربندی اجتماعی، شیراز، انتشارات دانشگاه شیراز.
- محمودی، وحید و صمیمی‌فر، سید قاسم (۱۳۸۴). "فقر قابلیت"، فصلنامه‌ی رفاه اجتماعی، سال پنجم، شماره‌ی ۱۹، زمستان.
- مدنی، سعید (۱۳۸۴). "سرآغاز"، فصلنامه‌ی رفاه اجتماعی، سال پنجم، شماره‌ی ۱۸، پاییز.
- موفقیان، ناصر (۱۳۸۲). "درباره‌ی روش‌های تعریف و سنجش فقر"، فصلنامه‌ی تأمین اجتماعی، سال پنجم، شماره‌ی ۱۳، تابستان.
- مهدوی عادل، محمدحسین و رنجبرکی، علی (۱۳۸۴). "بررسی رابطه‌ی بلند مدت بین رشد اقتصادی و توزیع درآمد در ایران"، پژوهشنامه‌ی اقتصادی، شماره‌ی ۱۸، پاییز.
- هادی‌زنوز، بهروز (۱۳۸۴). "فقر و نابرابری درآمد در ایران"، فصلنامه‌ی رفاه اجتماعی، سال چهارم، شماره‌ی ۱۷، تابستان.